

جایزه ادبی کتاب سال شهید غنی‌پور اگرچه به نام یک شهید آراسته است، یادآور یک نام دیگر نیز هست. مرحوم امیرحسین فردی(۱۳۲۸-۱۳۹۲) داستان نویس و روزنامه نگار و فعال فرهنگی که پنجم اردیبهشت سالروز درگذشت اوست. در اهمیت بنیادگذاری جایزه یادشده به دست فردی همین بس که با وجود نام جایزه و محل برگزاری آن (مسجد جوادالاثمه^۱) در یکی از محلات پایین شهر تهران) که می تواند برخی شباهه های عقیدتی را درباره اش ایجاد کند، این اتفاق ادبی در میان طیف های متفاوتی از اهالی ادبیات

خوشنام است. کافی است به حساسیت های برخی نویسندگان به جوایز دولتی دقت کرد تا اعتبار پایگاه مردمی جایزه شهید غنی پور بیشتر روشن شود.
با این حال، مرحوم فردی با انگیزه های انقلابی و به عنوان یک فعال فرهنگی متعهد به آرمان های انقلاب اسلامی این اتفاق را رقم زد. شاید بتوان گفت که او با اعتقاد به لزوم کار فرهنگی برای مقابله با آنچه نویسندگان متعهد انقلاب ضد ارزش می دانند، اقداماتی از این قبیل صورت داد. این نویسنده که پس از فوت بر اثر عارضه تنفسی بیش از پیش شناخته شد، در کارنامه خود سابقه سردبیری و مدیر مسئولی مجله معروف «کیهان پیچه ها،

و مدیریت مرکز آفرینش های ادبی حوزه هنری را عهده دار بوده است. او در سال ۵۷ در شور و شوق پیروزی، با نگارش داستانی کوتاه رسمانو نویسندگی را آغاز می کند. البته جایی گفته است که نخستین تجربه های نوشتنش هنگامی رقم خورد که در دبیرستان شاگرد اکبر رادی -نمایشنامه نویس معروف- بوده است که از طریق رادی با نوشته های جلال آل احمد و غلامحسین ساعدی آشنا می شود. از او حدود ۳۰ عنوان کتاب به چاپ رسیده که از شناخته شده ترین آن ها رمان «اسماعیل» است. این رمان درباره جوانی خوش قد و بالا است که در پی شناخت خود به مبارزی علیه رژیم

پهلوی تبدیل می شود. خود فردی در بیان علت نگارش این اثر، به کم توجهی به ادبیات انقلاب اسلامی اشاره کرده و «اسماعیل» را زاییده دغدغه اش درباره این ادبیات دانسته است. از دیگر آثار او می توان «سپاه چمن»، «کوچک جنگلی»، «تختی افسانه نبود»، «گرگ سالی، ووقتی پلک ها سنگین می شوند، را نام برد.
روانش شاد و پادش گرامی.



درباره فیلم «آبلوموف» که بر پایه رمان مشهور ایوان گنچاروف ساخته شده است

تن پرور دوست داشتنی!

خسرو فرمند

تماشای حدود دو ساعت و نیم فیلم، آن هم کاری که قهرمان آن آدمی وارفته و عاشق لمبیدن و خوابیدن روی کاناپه اش است و اتفاق هیجان آوری را رقم نمی زند، ساده نیست. همان طور که خواندن رمانی کلاسیک با حجم بالای هشتصد صفحه دشوار و شاید در نگاه اول، کسالت بار است، اما اگر ذائقه ای بری از گرایش به فیلم های پرحادثه- شبیه آنچه در سینمای پرکنش ها لیوود دیده می شود - داشته باشید و از سوی دیگر، خواندن رمان های گند اما ژرف کلاسیک را به آثار پرماجر ترجیح می دهید، دیدن و خواندن فیلم و رمان «آبلوموف» پیشنهادی است که ردخور ندارد. مهم ترین رمان ایوان گنچاروف (۱۸۱۲ - ۱۸۹۱)، نویسنده سرشناس سده نوزدهم روسیه، همین اثر است و اقتباس سینمایی نیکیتا میخالکوف، کارگردان مطرح روس، از آن هم دیدنی تر است.

ایلیا ایلیچ آبلوموف (اولگ تاباکوف) مرد سی و چند ساله ای است که همراه با نوکر پیرش زاخار (آندری پوپوف) در آپارتمانی اجاره ای در پترزبورگ زندگی می کند. او به طبقه ای از ملاکان و نجیب زادگان تراز دوم تعلق دارد و مبالغی را بابت محصولات زمین های کشاورزی خود- واقع در روستای زادبومش - دریافت می کند. آبلوموف انسانی ناز پرورده است که هرگز طعم فقر و گرسنگی را نچشیده و حالا شخصیتی تن آسا دارد که شغل دولتی اش را رها کرده و بیش از هر چیز می خواهد بخوابد. انفعال و خمودگی و تنبلی او به اندازه ای است که فشار صاحبخانه برای خالی کردن آپارتمان هم تحرک چندانی در او بر نمی انگیزد. حتی تلاش دوست با اراده اش آندری شتولتس (یوری بوگاتیر یوف) نیز برای انگیزه و جنبش بخشیدن به این قهرمان منفعل اثری مانا بر او ندارد. به عکس، شتولتس همبازی کودک و رفیق صمیمی او مردی خود ساخته و موفق است که پدر آلمانی و بی احساسش او را به تنهایی راهی ساختن زندگی ای مرفه کرده است. او آبلوموف را با خود به قرارهای بازرگانی اش می برد و در این میان با دختری به نام الگا (یلنا سولووی) آشنا می کند. سپس برای مدتی راهی سفری اروپایی می شود و از الگا می خواهد که اجازه ندهد آبلوموف به خمودگی گذشته خود برگردد. این بار عشقی شورانگیز بین مرد تنبیل و دختر حساس شکل می گیرد

که می تواند زندگی قهرمان را بیش از پیش متحول سازد و زیستی دلخواه و آرمانی برایش تحقق بخشد، اما آبلوموف اعتماد به نفس لازم را ندارد و از این فرصت بهره نمی گیرد تا در ادامه با بیوه صاحبخانه پیمان زندگی مشترک ببندد...

گوشه گیری و تن آسایی آبلوموف ممکن بود برای مخاطب فیلم دافعه ایجاد کند، اما مخاطبان او را دوست داریم. او لوس و تن پرور بار آمده، ولی به نظر می رسد خودش هم دل خوشی از این زندگی بی معنا ندارد. قهرمان پاک طینت ما با وجود انزوا، رابطه عاطفی چشمگیری با دوستان دارد و با فرزند خوانده هایش به اندازه فرزند خود مهربان است، البته این مرد خوش قلب هر جا احتمال ورود رقیبی به اتفاق عاشقانه روزگارش را می دهد، سرخورده پا پس می کشد.

اگر آنچه سیمای بدی ندارد، خود را در برابر جذابیت و نفوذ شتولتس در برابر آدم ها هیچ می یابد و سرانجام به همین رفیق و رقیب دوست داشتنی، میدان عشق را وامی گذارد.

فیلم فلاش بک هایی به کودکی آبلوموف دارد که با ضرباهنگی آرام و شاعرانه، وابستگی شدید او را به مادر از دست داده اش به نمایش می گذارد. زنی که آغوش مادرانه او زیبا ترین لحظه های زندگی آدم اصلی داستان را رقم می زند. فیلم «آبلوموف» که نام اصلی آن «چند روز از زندگی ا.ا. آبلوموف» است، به شیوه روایت رمان، یک راوی دارد که هر از گاهی صدایش را می شنویم و توضیحات بایسته ای به سیاق رمان های قرن نوزدهمی درباره شخصیت ها و رویدادها ارائه می دهد.



همچنین بد نیست اشاره کنیم میخالکوف همانند بسیاری از کارگردانان سینمای اقتباسی، ناچار شده است در فرایند تبدیل متن به تصویر، بخش هایی از رمان را نادیده بگیرد یا تنها با گزارش راوی از کنار آن بگذرد، مانند زندگی زناشویی آبلوموف و آگافیا که حضوری محو لایه لای بیان چند جمله راوی پیدا می کند.

رمان «آبلوموف» یک اثر واقع گرا با ویژگی های روان شناسانه است که چنان جایگاهی در ادبیات یافت که در پی آن تعبیر «آبلومویسم» پیدا می کند. واژه ای که به قول سروش حبیبی - مترجم رمان به زبان فارسی- «برای بیان ویژگی های روانی شخصیتی مبتلا به بی دردی درمان ناپذیر و بی ارادگی و ضعف نفس» به کار می رود.

اگر دوستدار رمان های کلاسیک به ویژه ادبیات روسیه و پیگیر سینمای اقتباسی هستید، تماشا و مطالعه «آبلوموف» را از دست ندهید. *در نگارش این مطلب، به جز فیلم یادشده (ساخته سال ۱۹۸۰)، از کتاب های «آبلوموف» (ایوان گنچاروف، برگردان سروش حبیبی، انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ سوم، ۱۳۹۰) و «راهنمای فیلم روزنه» (بهزاد رحیمیان، جلد دوم، انتشارات روزنه کار، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۳) سود برده شده است.



دنبال من میان، فردا دنبال تو... خامن برم از باقر پهن بگیرم برای سوزاندن...اگه صولت و حیواناتش نبود، بالای کوه از سرما یخ مزمدم،

«مگن وضعشان خوب شده به چند تا از روستاهای همساده هم پهن مفروشن. امسال با این برف کسی سرماز حس نکرد،

«بلشویک و اسحاق با هم هم قدم شدند تا بلشویک از باقر و صولت، سوخت بگیرد. توی کیسه اش بگذارد و ببرد بالای کوه. اسحاق با حسرت به رها بودن بلشویک فکر کرد،

مهرداد صدقی سال ۱۳۵۶ در پنجورد زاده شده است. او در سال ۷۵ در رشته صنایع چوب و کاغذ وارد دانشگاه گرگان شده و در همین دانشگاه مقاطع ارشد و دکتری را هم ادامه داده است.

«سال سیل» را انتشارات کتاب کوچه در ۲۲۰ صفحه به چاپ رسانده است.

یادی از شادروان امیر حسین فردی، داستان نویس متعهد

نویسند‌های که دغدغه‌اش ادبیات انقلاب بود

جایزه

کدام مترجمان ایرانی زبان روسی می دانند؟

بی‌نیاز از میانجی

خراسانی| جایگاه ادبیات روس یر علاقه مندان ادبیات جهان پوشیده نیست. در زمینه داستان نویسی، دو سده اخیر نام های درخشانی راد خود دارد که صاحبان نشان رمان ها و داستان های مطرحی به زبان روسی نوشته اند. لیو تالستوی، فیودور داستایوفسکی، نیکلای لسکوف، آنتون چخوف، آندری بیه لی، میخائیل بولگا کف و... نویسندگان مطرحی هستند که آثارشان در جای جای جهان از جمله در ایران خوانده و ستایش می شود. در کشور ما مترجمان بسیاری سراغ این آثار رفتند تا آن رایبه خوانندگان ایرانی معرفی کنند، اما مسئله این است که صرف محبوبیت اثری ادبی، دلیل کافی را برای ترجمه آن فراهم نمی آورد. در میان مترجمان مورد اشاره، افراد صاحب نام و با دانشی دیده می شوند که به رغم برگرداندن داستان های روسی به فارسی، زبان روسی نمی دانند. آن ها معمولاً به واسطه ترجمه انگلیسی یا فرانسوی آثار، آن رایبه زبان ملی ما برمی گردانند و گاه حاصل کارشان پذیرفتنی و شایسته هم از آب درمی آید. برخی معتقدند ضرورتی ندارد که مترجم حتماً یک داستان یا رمان را مستقیماً از زبان اصلی به جامعه فارسی درآورد و همین که متن واسطه (انگلیسی یا فرانسوی) به قلم مترجم توانمند و خوبی آفریده شده باشد و مترجم فارسی هم به زبان ملی ما آگاهی و تسلط کافی و وافی داشته باشد، نتیجه مطلوب خواهد بود، اما به هر حال همیشه به علت تفاوت های ناگزیر زبان ها با یکدیگر ظرفیت های ویژه هر زبان، در ترجمه میزانی از اثر از دست می رود و طبیعی است که مثلاً اگر در یک ترجمه مناسب فرانسوی از رمانی روسی، ۲۰ درصد از ویژگی های ادبی آن رمان هدر رفته باشد، ۱۰ یا ۲۰ درصد دیگر هم هنگام تبدیل به متن فارسی از بین برود، نتیجه کار تمایز زیادی از متن اولیه خواهد داشت. از این روست که گروه دیگری بهتر می دانند ترجمه ادبی مستقیماً از یک زبان انجام می شود یا اصل را بر این رویکرد می گذارند. نگارنده این مطلب با گروه دوم هم، سواست و می خواهد تنی چند از مترجمانی را معرفی کند که زبان و ادبیات روسی می دانند و آثار خلاقه داستانی آن را بدون واسطه زبانی دیگر به فارسی برمی گردانند.

- ترجمه ای که کتاب سال شد

شاید بتوان مشهورترین مترجم شادروان سروژ استپانیان (۱۳۰۸- ۱۳۷۵)، امجموعه آثار چخوف دانست. تلاش او که از میان نوشته های پر شمار چخوف، تعدادی از داستان های کوتاه و نمایشنامه ها و... را در ۷ جلد منتشر ساخت، به دریافت جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در سال ۷۶ تاجمید. ۴ جلد از این دوره، داستان های کوتاه نویسنده نامدار روس را در بر می گیرد که عنوان هایی از بهترین نمونه هایش در ترجمه استپانیان می درخشد: دشمنان، عزیز دلم، بانویی باسک کوچولویش و...

از دیگر آثار این مترجم می توان به رمان سه جلدی «گذر از رنج ها» اثر الکسی تالستوی اشاره کرد.

- از پوشش تا چخوف

در تکمیل کار سترگ استپانیان، یک مترجم مشهدی، جلد های دیگری به مجموعه آثار چخوف به فارسی افزود. ناهید کاشی چی، نامه ها و نمایشنامه ای از این نویسنده را ترجمه و منتشر کرد، اما یک اتفاق خاص در کارنامه او، چاپ کتاب «الکساندر پوشکین، مجموعه داستان ها» است. از پوشکین، شاعر و نویسنده بلند آوازه روس، قبلاً شعرها و رمان «دختر سروان» به فارسی درآمده بود، اما اینکه کتابی نسبتاً پر حجم داستان های کوتاه او را کنار هم قرار دهد، کاری است که این بانوی پیش کسوت ترجمه ادبی انجام داده است.

- مردی که چند زبان می داند

نام سروش حبیبی (۱۳۱۲) نام شاخصی است که البته زمانی کسی او را مترجم ادبیات روس نمی شناخت. با این حال، سرنوشت ویشکار چنین رقم زد که دست به قلمی که انگلیسی و فرانسوی و آلمانی می دانست، روسی را هم بیاموزد و کتاب های معروف و پر حجمی مانند رمان باشکوه «جنگ و صلح» و «آنا کارینا» (لئو تولستوی)، «شیاطین» و «ایله» (فیودور داستایفسکی)، «آبلوموف» (ایوان گنچاروف) و جز این ها را فرآوری خوانندگان ایرانی بگذارد. با این همه، هستند هنوز افرادی که حبیبی را مترجم مسلط به زبان روسی تلقی نکنند.

- مرگ بی سروصدا در آستانه جنایت موسکی

نام مرحوم بهری آهی (۱۳۰۱-۱۳۶۶) با کتاب جهانی «جنایت و مکافات»، گره خورده است. شاهکار داستایفسکی که بر اندیشمندان بسیاری تأثیر گذاشته است. در «جنایت و مکافات»، نویسنده بزرگ، داستان جوانی را نقل می کند که با پرسش هایی فلسفی و بحران پس از قتل یک پیرزن نزول خوار دست به گریبان است. آهی در شهر تهران و مسکو زندگی می کرد. او «ایله» را نیز از داستایفسکی ترجمه کرد و همچنین رمان «پدران و پسران» ایوان تورگنیف، یکی از هزار و یک کتابی را که گفته شده بیش از مرگ باید خواند، به فارسی برگردانده است. مرگ این بانوی ادبیات در بی خبری روزهای منتهی به موسک باران تهران رقم خورد.

- کارنامه پر بار مترجم تازه نفس

در میان مترجمان جوان تر نیز نام هایی به چشم می خورد که آثار ادبیات روس را بدون میانجی و از زبان اصلی به مخاطبان ایرانی معرفی می کنند. یکی از آن ها آبتین گلکار (۱۳۵۶) است. او که مدرک دکتری خود را از دانشگاه ملی تاراس شفچنکو کی یف دریافت کرده، کتاب های متعددی انتشار داده است. «قلب سگی» و «یادداشت های یک پزشک جوان» (میخائیل بولگا کف)، «زنوهای خاکستری» و «مرابه کنگار اکس نیر» (آندری کورکوف) و نمونه هایی دیگر، کتاب هایی از اوست. کورکوف نویسنده ای اکرایی است که با زبانی طنزآمیز چهره بلوک شرق را در پی فروپاشی شوروی ترسیم می کند.

- مترجمی که گرفتار حاشیه شد

حمیدرضا آتش برآب (۱۳۵۶) دیگر مترجم کمابیش جوان و در عین حال شناخته شده این روزها ست. او که در دانشگاه دولتی مسکو درس خوانده، کتاب هایی از نیکلای لسکوف رایبه ایرانیان معرفی کرده است، نویسنده بزرگ کلاسیکی که در ایران چندان که باید دیده نشده است، «زائر آفسون شده» و «هرمند چهره پر داز»، آتش برآب در ضمن ترجمه ای دوباره از شاهکار میخائیل بولگا کف، «مردشوما گاریتا»، عرضه کرده است که از رمان های بحث برانگیز ادبیات روس است. «مردشوما گاریتا» داستان شگفت انگیزی با حضور روشن فکران روزگار و حکومت شوروا، آدم های عصر عیسی مسیح و شیطان است. این کتاب در خفان چیره بر شوروی، دچار سانسور شد. چند سال پیش، این مترجم پرکار با اتهام سرقت ادبی روبه رو شد که این ماجرا حساسیت هایی علیه او برانگیخت. در عین حال، به فرض صادق بودن اتهام زندگان بعدا ست بتوان سواد ادبی آتش برآب را انکار کرد.

شهریار

روزنامه شهرامید ورزشکی

۴شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۷ ۱۴ بهمن ۱۳۹۷

SHAHRAANNEWS.IR

شهر

داستان